

عده ام ولی بگذار سران سپاه بدانند که رنجیدن من کار آسانی نیست و شکستی که (که نویس) مادر من بدرگاه زویدتر نموده است مورد قبول واقع شده و خدای خدایان برای نرضیه من و فولیکه بمادرم داده است سپاه یونان را کملک نخواهد کرد . پاترگل گفت پس اجازت فرمای که من با دشمنان یونان که تمام سران سپاه ما را از پا در افکنده اند مصاف دهم و انتقام بگیرم . آشیل بعد از آنکه پاترگل در اینخصوص بسی تضرع و اذابه کرد راضی شد که او را به میدان جنگ فرستد ولی بشرط اینکه در حوائج فرارگاه کشتیهای یونان جنگ کند و از حدود آن قرارگاه تجاوز نماید . پاترگل مسرور گردید و مشغول سلاح پوشیدن شد اما در فرارگاه سفائن یونان آژاکس گرفتار انبوه سپاه دشمن گردیده و بواسطه کشتا کشتن زیاد بسی خست و بیچاره شده بود و ناچار بجنگ پشت کرد . سپاه ثروا پسکی از سفائن دست یافته آن را آتش زدند . آشیل شعله حریق را از دور مشاهده کرد و به پاترگل که مشغول سلاح پوشیدن بود امر کرد در رفتن شتاب کند . پاترگل بارابه آشیل سوار گردید و اوتومدن (۱) رفیق او که راننده آرابه بود اسبهای بی مانند آرابه را می راند

آشیل میر میدن (۲) ها را که قوم و قبیله اش بودند جمع کرد و در میان آنها خطبه ای خوانده بدرگاه زویدتر

مناجات نمود و پاترگل را دعا کرده تمام حاضران در آن دعا شرکت نمودند. آنکه با اتفاق حاضرین نماز خدای خدایان را برای سلامتی پاترگل بجای آورد و منتظر اخبار جنگ نشست، پاترگل بسرعت بهرارگاه سفائن رسید و بادشمن مصاف داد سپاه تروا از میدان او فرار نمودند، پاترگل کشتی هائی که آتش گرفته بودند زود خاموش کرد. آزاکی بعد نمود که هکتر را طعمه سلاح خود سازد در طلب او برخاست و فراریانرا دنبال کرد. تراوانی ها از خندق هم گذشتند و بسوی الیون فرار میکردند پاترگل آنها را امان نمی داد و اسلحه خویش را بیکار نمی گذاشت. در برابر قهاریت او هیچکس تاب مقاومت نیاورد. تنها (سرپیدون) سردسته ایسی هایستادگی کرد و با پترکل مبارزت نمود. ژوپتر که بر فراز تحت خداوندی خود نشسته و مشغول نمشای جنگ بود دید که سرپیدون ضربت بازوی پاترکل را خواهد چشید و بسزای نادانی وی بروئی خود خواهد رسید با ژونن زجه اش شور کرد که سرپیدون را از جنگ پاترگل برهانند و او را سالما بجوم خود رسانند یا دخالتی در این کار نکنند. ژونن او را از دخالت منع کرد و سرپیدون بدست پاترگل کشته شد. کلوکوس با قبیله خود جلو آمد و برای حفظ نفس سرپیدون میان ایسی ها و پاترگل جنگ در گرفت عاقبت پاران پاترکل غنیمت کردند و مقتول را برهنه نموده

سلاحش را بار دوگانه خود فرستادند. زوپیتر چون دید
 که سریدون برهنه است فوراً ایلونرا ماموز کرد که چنانچه
 ویرا برداشته غسل دهد و معطر سازد و سپس آنرا به
 مملکت (لیسی) حمل کند و در آنجا دفن نماید و بر فراز
 قبرش علامت پهلوانی اورا نصب کنند. این است عاقبت کسیکه در
 راه جهنم کشته شود. چه عاقبت خیری و چه جزای خوبی! «ایلون امر
 خدای خدایانرا اجرا کرد. پاترگل از یاده فتح و پیروزی
 سرمست گشته و نصیحت آشیل را فراموش کرد.
 فراریها را دنبال نمود تا به دروازه شهر ایون رسید
 و چون خواست از دیوار شهر بالا رود ایلون او را پایین
 انداخت و بنزد هکتر شتافته بچنگ پاترگل ترغیب کرد.
 هکتر با قیله خود به هم او را پاترگل آمد. پاترگل چه
 اعتنائی به هجوم و حمله سپاه تروا داشت او میخواست به
 ایون وارد شود و پایتخت مملکت تروا به دست او فتح و
 تصرف گردد. وئی هکتر را ایلون باری میگرد. هکتر
 با پاترگل مقابله کرد. پاترگل راننده ارابه هکتر را که
 خود یکی از پهلوانان تروا بود جفاک هلاک میکنند. ایلون
 خداوند نوردید عجب برزو بالائی با هکتر دوبرو شده
 در میان قطعه ابری پنهان شد آهسته آهسته فرود آمد
 از عقب دست خود را به پشت پاترگل زد کلاه خود
 پاترگل بر زمین افتاد. دنیا در پیش چشمش تاریک گردید.
 ایلون اسلحه او را گرفت. پاترگل بی سلاح و حربه باقی

مانند . وسیله و قوه دفاع از او سبب گردید او غلب (۱) که یکی از قهرمانان پهل تن و شیر افکن تروا بود نیزه خرد را بقلب پاترگل فرود آورد . پاترگل برو در افتاد . هکتر بی درنگ بر او ناخت و نعره فتح و فیروزی کشید . پاترگل در نفس واپسین گفت اگر سلاح از کفم نرفته بود که بیست نفر هکتر در برابر من برای دزدن نداشتند و اینک بدان که چراغ عمر تو هم پس از من دیری نخواهد پایید و آشیل دوست عزیز من و لهرمان بی مانند تروا انتقام مرا خواهد گرفت .

هکتر در طلب اسب های آشیل که بازایه حامل پاترگل بسته شده بود برخاست ولی آن اسب های می نظیر که از نژاد خدا بان بودند از میدان جنگ بیرون رفتند

سرود هفتم

پیکار هفتم در اطراف نقش پاترگل

ملاس از مرگ پاترگل بقدری اندوهناک گردید که از شدت غم تالم تروباک بود قالب تری کند پاترگل بعد از آشیل یونان بی نظیر یونان بود . تمام مردان سپاه او را دوست میدانستند ، مللاس قوم خود را برداشت و بقتگاه پاترگل عزیمت کرد که نقش او را از مثله کردن که طرفین نسبت

(۱) Euphorbe

بمقتوبین معمول میداشتنند صیانت کند و آنها از میدان جنگ بیرون کشد تا با احترامات لازمه در خاک یونان دفن شود مناس چون بقتلگاه پاترگل رسید (اوفرب) قاتل پاترگل مشغول برهنه کردن مقتول بود جنگ میان اوفرب و مناس در گرفت و اوفرب کشته شد . اینون هکتر را نزعیب کرد که انتقام اوفرب را از مناس بگیرد هکتر بمقابله مناس آمد و چون اینون پناهوی تروائی را یاری میکرد مناس مغلوب شد و از آژاکس یاری طلبید هکتر که حریف را از میدان خود بیرون کرد از راه پیاده شد و خواست سر پاترگل را از بدن جدا نماید . آژاکس رسید و چنان نرهای زد که هکتر بی اختیار از روی نفس برخاست و با آژاکس مشغول بیکار شد . آژاکس او و یزانش را از اطراف نفس پاترگل دور کرد . (کلوکوس) چون دید که هکتر و قبینه اش نتوانستند در مقابل دلآوردی ثبات نشان دهند پیش آمد و هکتر را بی توجه کرده گفت دلآوران یونانی برای حفظ نفس کشتگان خودشان از ریختن خون خویش دریغ نمیکند ولی تو با اینکه نفس سرپیدون زیر دست و پای یونانیها افتاده است بمرکه قتال پشت میکنی . اعتراض و نکوهش کلوکوس در هکتر اثر کرد و صلاح آشیل را که پاترگل پوشیده بود و پس از کشته شدنش هکتر آنرا تصرف کرد بر تن آرامت و قوم خود را صلاح داد و روئینها بر سر داری هکتر بر سپاه